

## لئون تروتسکی

### بیاموزید که بیاندیشید

#### پیشنهادی دوستانه به برخی از چپهای افراطی

نوشته شده در ۲۲ ماه مه ۱۹۳۸

---

منبع: انترناسیونال نوین: No ۷4، ۷ جولای ۱۹۳۸، PP. ۲۰۶-۲۰۷

رونوشت/ اصلاح متن و آماده سازی برای چاپ توسط Callaghan'O Einde برای آرشیو اینترنت تروتسکی انجام گرفته است.

---

#### توضیح مترجم:

در سال ۱۹۳۸، تروتسکی مقاله "بیاموزید که بیاندیشید" را به رشته تحریر در آورد و در آن با فاکتهایی ملموس، برای به تحقق بخشیدن اهداف مبارزاتی کمونیستها، با حفظ دشمنی و تا به آخر مبارزه غیر سازش گرانه اشان با دشمنان طبقاتی، در مورد حدود و ثغور کمونیستها در نزدیکی تاکتیکی و مقطعی اشان به امپریالیستها، استفاده از تضادهای درونی کمپ کشورهای سرمایه داری و امپریالیستها - و شرایط استرداد مهمات و سلاح های نظامی آنها به کمونیستها و موضع کمونیست های کشورهای دیگر به این حوادث، سخن راند.

از آن تاریخ و قبل از آن، کمونیستها به کرات این حدود و ثغور را به بوته آزمایش گذاشته اند. لنین و تروتسکی در سال ۱۹۱۶ از "شورش عید پاک" انقلابیون ایرلندی بر علیه استعمارگران بریتانیا دفاع نمودند. در این شورش، ایرلندی های شورشی سعی کردند تا از رقابتهای امپریالیستی برای به دست آوردن سلاح از رقیب بریتانیا، آلمان، استفاده نمایند، بدون آنکه با ارائه هیچ گونه خدماتی در ازای آن موافقت نمایند. در دهه ۱۹۴۰، هوشی مین برای اسقلال ویتنام از ژاپن، از خدمات نظامی و آموزشی امریکا و تضادهای داخلی آنها در پیشبرد اهداف خود استفاده نمود. هوشی مین تا اوائل ۱۹۵۰ که امریکا به فرانسه در ضدیت با ویتنام نزدیک گردید، ارتباط خود را برای گرفتن خدمات نظامی با هری ترومن

از طریق نامه نگاری دیپلماتیک بی آنکه پاسخی از او بگیرد، حفظ نمود.

اتحاد استالین و دولت صهیونیست اسرائیل ۱۹۴۹-۱۹۴۷، نمونه دیگری از این اتحادها و نزدیکی چپها به کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی با سیستمهای کاملاً ضد بشری میباشد. تاریخ شامل نمونه های بسیار زیادی از این موارد نزدیکی و دوری بلوک به اصطلاح سوسیالیستی با انقلابیون و با بلوک سرمایه داری و درخواست انقلابیون برای استرداد سلاحهای نظامی از آنان است، که شرح آن از حوصله این مقاله بدور است. موارد انقلابیون سوری و کوبانی متاخرترین این حوادث هستند که لزوم بازنگری تاریخی و نزدیکی انقلابیون چپ و حدود و ثغور آنها را در ائتلافهای تاکتیکی با امپریالیستها به منظور دست یافتن به مهمات نظامی آنان را در دستور روز قرار میدهد. از نوشتن مقالات کوچک و بزرگ در این موارد و مقاله تروتسکی تا به امروز ۸۲ سال و مقاله «بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم»، بسی بیشتر (۱۹۲۰) میگذرد. در این چند سال ماهیت امپریالیسم و نحوه برخورد و مقابله آنان به انقلابیون و انقلابات جهانی، بسیار پیچیده تر و مشکلتر شده است و جای دارد که انقلابیون ایرانی به مثابه بخشی تفکیک ناپذیر از انقلابیون جهانی، به درسهای گذشته و شگرد های تکنیکی کلاسیک های کمونیستی نظری دوباره بیفکنند و خود را در چارچوب سیاسی مشخص حاضر و آرایش طبقاتی نیروهای متخاصمش به صف بکشانند.

---

### لئون تروتسکی

برخی از چپهای حرفه ای افراطی حراف، با هر هزینه ای در تلاش اند که بیانیه دبیرخانه بین الملل چهارم در مورد جنگ را بر مبنای تعصبات جامد خود "تصحیح" نمایند. آنها به خصوص به آن بخشی از بیانیه حمله میکنند که می گوید در تمام کشورهای امپریالیستی، حزب انقلابی در عین حال که در زمان جنگ در مخالفتی آشتی ناپذیر با دولت خود باقی می ماند، با این حال، باید که سیاستهای عملی خود را در هر کشوری بنا به وضعیت داخلی و گروه بندی های بین المللی به قالب در آورد، هشیارانه مابین یک دولت کارگری و دولت بورژوازی، یک کشور استعماری از یک کشور امپریالیستی، فرق قائل شود.

پرولتاریا یک کشور سرمایه داری که خود را در همبستگی با اتحاد جماهیر شوروی می یابد [۱] [بیانیه میگوید] باید بطور تام و تمام دشمنی آشتی ناپذیر خود را به دولت امپریالیستی کشور خود حفظ نماید. به این مفهوم، سیاستش از آن پرولتاریا

بی که در کشوری بر علیه اتحاد جماهیر شوروی می جنگد، تفاوت نخواهد داشت. اما در سرشت فعالیت‌های عملی، ممکن است تفاوت‌های عمده ای بر اساس موقعیت مشخص جنگ به وجود آید. (جنگ و بین الملل چهارم، ۴۴، § . ۲۱. P )

چپ‌های افراطی این قیاس منطقی را صحت چیزی در نظر می‌گیرند که از طریق تمامی دوره توسعه، به مثابه نقطه آغازین میهن پرستی اجتماعی، تصدیق شد. [ ۲ ] از آنجایی که برخورد به دولتهای امپریالیستی باید در همه کشورها «مشابه» باشد؛ این استراتژیست ها مانع هر تفکیکی ماورای مرزهای کشورهای امپریالیستی خود می شوند . از نظر تئوریک اشتباه آنان از تلاش برای به وجود آوردن پایه هایی اساسا متفاوت برای سیاستهای زمان جنگ و زمان صلح برخاسته میشود.

بگذارید فرض کنیم که فردا زیر بیرق استقلال ملی، شورشی در الجزایر مستعمره فرانسه بر پا میشود و دولت ایتالیا، با انگیزه منافع امپریالیستی خود، آماده میشود به شورشیان سلاح ارسال نماید. برخورد کارگران ایتالیایی در این مورد چه باید باشد؟ من عمدا از شورش بر علیه امپریالیسم دموکراتیک با مداخله امپریالیسم فاشیستی در جهت شورشیان مثال آورده ام. آیا کارگران ایتالیایی باید مانع از ارسال سلاح به الجزایری ها شوند؟ بگذارید هر چپ افراطی جرات داشته باشد به این سوال در تصدیق آن پاسخ دهد. هر انقلابی ای، همراه با کارگران ایتالیایی و شورشیان الجزایری، همچنین سوالی را با خشم پشت پا خواهند زد. حتی اگر همزمان اعتصاب عمومی دریایی در ایتالیای فاشیست بر پا شود، حتی در این وضعیت، اعتصاب کنندگان باید به نفع کشتی های حامل کمک به بردگان استعمار در شورش استثنای قائل شوند؛ در غیر این صورت آنها – نه انقلابیونی پرولتری – چیزی بیشتر از فعالان اتحادیه های کارگری خوار و ضعیف نخواهند بود.

در همان زمان، کارگران دریایی فرانسه، حتی اگر با هیچ گونه اعتصاب و چنین چیزی مواجه نباشند، مجبور خواهند بود دست به اعمال هر تلاشی برای جلوگیری از حمل و نقل مهمات در نظر گرفته شده برای استفاده بر علیه شورشیان، بزنند. تنها اعمال چنین سیاستی از طرف کارگران ایتالیایی و فرانسوی سیاست انترناسیونالیسم انقلابی را تشکیل می دهد.

به هر رو، آیا این به این معنی نیست که کارگران ایتالیایی مبارزه خود را در این مورد بر علیه رژیم فاشیستی معتدل می نمایند ؟ نه در کمترین حدش. فاشیسم تنها به منظور تضعیف دشمن خود فرانسه، و نهادن دستان حریص خود بر مستعمراتش، به الجزایری ها «کمک» ارائه می دهد. کارگران انقلابی ایتالیایی برای یک لحظه اینرا فراموش نمی کنند. آنها به به الجزایری ها فراخوان میدهند که به «متحدین» خیانتکار خود اعتماد نکنند و در عین حال به مبارزه آشتی ناپذیر

خود بر علیه فاشیسم، «دشمن اصلی در کشور خود» ادامه دهند. تنها از این طریق است که آنها اعتماد به نفس شورشیان را کسب میکنند، به شورشیان کمک نموده و موقعیت انقلابی خود را تقویت می نمایند.

اگر موارد فوق در زمان صلح و آرامش درست باشد، چرا در زمان جنگ نادرست خواهد بود؟ همه فرضیه تئورسین نظامی معروف آلمانی، Clausewitz که جنگ ادامه سیاست با شیوه هایی دیگر است، را می شناسند. این تفکر عمیق بطور طبیعی منجر به این نتیجه گیری میشود که مبارزه علیه جنگ چیزی بجز ادامه مبارزه عمومی پرولتری در زمان صلح نیست. آیا پرولتاریا در زمان صلح تمام اعمال و اقدامات دولت بورژوایی را رد و به خطر می اندازد؟ حتی در طی یک اعتصاب که تمام شهر را در بر می گیرد، کارگران اقداماتی به عمل می آورند که حمل مواد غذایی را به مناطق خود تضمین نمایند، مطمئن شوند که آنها آب داشته باشند، که بیمارستانها متحمل آسیب نگردند و غیره. این چنین اقداماتی در رابطه با بورژوازی نه فرصت طلبی، بلکه خود، با توجه به منافع اعتصاب، بواسطه نگرانی برای همدردی با توده های مستغرق شهر، و غیره، دیکته میشود. این قوانین ابتدایی استراتژی پرولتری در زمان صلح، شدت عمل کامل خود را نیز در زمان جنگ حفظ خواهند کرد.

برخورد آشتی ناپذیر بر علیه نظامی گری بورژوازی، به این معنی نیست که پرولتاریا در تمام موارد به مبارزه علیه ارتش «ملی» خود، وارد می گردد. حداقل کارگران با سربازانی که در حال خاموش کردن آتش سوزی و نجات جان مردم غرق شده در جریان یک سیل هستند، درگیر نمی شوند؛ بر عکس، آنها دوشادوش با سربازان کمک و با آنها برادری خواهند نمود. و مسئله صرفا صرف فجایع ابتدایی نمی شود. اگر فاشیست های فرانسوی امروز در تلاش کودتایی هستند و دولت Daladier خود را مجبور می بینید قوایی را بر علیه فاشیستها به حرکت درآورد، کارگران انقلابی، در حالی که استقلال سیاسی کامل خود را حفظ می نمایند، در کنار این نیروها بر علیه فاشیستها مبارزه خواهند نمود. اگرچه در برخی موارد کارگران مجبور می شوند نه تنها مجاز ببینند و تحمل کنند، بلکه به طور فعال از اقدامات عملی دولت بورژوایی حمایت نمایند.

از صد مورد، در نود مورد، در آنجایی که بورژوازی اشاره ای مثبت می نماید، کارگران در واقع اشاره ای منفی بکار می بندند. در دهها مورد، آنها با این حال مجبور میشوند که اشاره ای مشابه بورژوازی اما با مهر و موم خود بکار ببندند، که بی اعتمادی آنان را به بورژوازی بیان میکند. سیاست پرولتاریا ادا به طور اتوماتیک از سیاست بورژوازی اتخاذ

نمی‌شود، تنها اشاره ای مخالف را حمل میکند- این هرسکتاریستی را یک استراتژیست چیره دست میسازد؛ نه، حزب انقلابی باید هر بار خود را مستقلا از داخل و همچنین با وضعیت بیرونی مطابقت داده، به آن تصمیم‌گیری‌هایی برسد که به بهترین وجه ای به منافع پرولتاریا پاسخ می‌دهد. این قاعده در دوره جنگ به همان اندازه بکار برده میشود که در دوره صلح.

بگذارید تصور کنیم که در جنگ بعدی اروپا، پرولتاریا بلژیک زودتر از پرولتاریای فرانسه قدرت را تسخیر میکند. بدون شک هیتلر سعی خواهد کرد که بلژیک پرولتری را در هم بشکند. دولت بورژوایی فرانسه به خاطر اینکه از جناح خود حفاظت نماید، ممکن است با سلاح خود را مجبور به کمک به دولت کارگری بلژیک بیابد. دولت شورایی بلژیک البته هر دو دست خود را برای این سلاحها دراز خواهد نمود. اما تحریک شده با اصل تسلیم‌گرایی، شاید کارگران فرانسه باید مانع بورژوازی خود از حمل سلاح به بلژیک پرولتری شوند؟ تنها خائنان مستقیم و یا احمق‌های مطلق اینچنین استدلال میکنند. بورژوازی فرانسه تنها از ترس بزرگترین خطر نظامی و فقط در انتظار بعد از بین بردن انقلاب پرولتری با سلاح خود است که می‌تواند به بلژیک پرولتری سلاح بفرستد. برای کارگران فرانسه، بالعکس، بلژیک پرولتری بزرگترین حمایت‌کننده مبارزه علیه بورژوازی آنان است. نتیجه مبارزه در تحلیل‌های نهایی، توسط ارتباط نیروها که به مثابه مهمترین فاکتور وارد سیاستهای درست میشوند، تعیین خواهد گشت. اولین وظیفه حزب انقلابی این است که از تضاد بین دو کشور امپریالیستی فرانسه و آلمان، به منظور حفظ بلژیک پرولتری بهره برداری نماید.

استادان چپ افراطی، نه در شرایط مشخص، بلکه در انتزاعی تهی تفکر می‌کنند. آنها ایده شکست‌گرایی را به خلأی تهی میدل کرده‌اند. آنها به وضوح نه می‌توانند پروسه جنگ را مشاهده نمایند و نه پروسه انقلاب را. آنها به دنبال یک فرمول مهر و موم شده ای هستند که مانع هوایی تازه میشود. اما فرمولی از این نوع نمی‌تواند برای پیشاهنگ پرولتری، جهت یابی ای ارائه دهد.

انجام مبارزه طبقاتی به عالی‌ترین شکلش - جنگ داخلی - این وظیفه شکست‌گرایان است. اما این کار تنها می‌تواند از طریق بسیج انقلابی توده‌ها، با گسترش، تعمیق و تشدید متد‌های انقلابی که محتوای مبارزه طبقاتی را در زمان «صلح» تشکیل می‌دهند، حل شود. حزب پرولتری به متد‌های ساختگی، مانند آتش زدن انبار کالا، بمب‌گذاری، تخریب قطارها، و غیره، به منظور شکست دادن دولت خود، توسل نمی‌جوید. حتی اگر اینها در این مسیر موفق شوند، شکست نظامی ابدی

به پیروزی انقلابی منجر نخواهد شد، پیروزی که تنها می تواند با جنبش مستقل پرولتاریا تضمین شود. شکست گرایی انقلابی تنها به این معنی است که حزب پرولتری در مبارزه طبقاتی خود در هیچ تاملات «وطن پرستانه ای» متوقف نمی گردد، چرا که شکست دولت امپریالیستی خودی به ارمغان آمده، و یا تسریع گردیده توسط جنبش انقلابی توده ها، که بطور غیر قابل مقایسه ای از پیروزی که به قیمت وحدت ملی کسب گردیده است، کمتر مضر است، این درماندگی سیاسی پرولتاریا است. در این جا شکست گرایی و تمامی مفهومی قرار گرفته و این مفهوم به طور کامل بسنده ای است.

مندهای مبارزه، البته، هنگامی که مبارزه اشکارا وارد مرحله انقلابی می شود، تغییر می یابند. جنگ داخلی، یک جنگ است، و در این صورت قوانین خاص خود را دارد. در جنگ داخلی، بمباران انبارهای کالا، تخریب قطارها و تمام اشکال دیگر نظامی «خرابکاری» اجتناب ناپذیر است. مناسب بودن آنها با ملاحظات صرفا نظامی تصمیم گرفته می شود - جنگ داخلی سیاست انقلابی را، اما، دقیقا، با شیوه های نظامی دیگر ادامه میدهد.

در هر حال، در طی یک جنگ امپریالیستی ممکن است مواردی وجود داشته باشد که حزبی انقلابی مجبور شود به روش های فنی نظامی متوسل شود، اگر چه آنها هنوز به طوری مستقیم از جنبش انقلابی در کشورشان تبعیت نمی کنند. بنابراین، اگر مسئله ارسال سلاح و یا سربازان بر علیه دولتی کارگری و یا یک مستعمره سرکش باشد، نه تنها مندهایی از قبیل تحریم و اعتصاب، بلکه خرابکاری مستقیم نظامی ممکن است کاملا عملی و ضروری باشد. توسل و یا عدم توسل به چنین اقداماتی، مسئله امکانات عملی خواهد بود. اگر کارگران بلژیکی، در حال تسخیر قدرت در زمان جنگ، عوامل نظامی خود را در خاک آلمان داشته باشند، این وظیفه این عاملین است که برای متوقف کردن سربازان هیتلر از هیچ وسیله فنی دریغ ننمایند. این مطلقا روشن است که کارگران انقلابی آلمانی نیز موظف هستند (اگر آنها قادر باشند) صرف نظر از جریان عمومی جنبش انقلابی خود در آلمان، این کار را در جهت منافع انقلاب بلژیک به اجرا در آورند.

سیاست شکست، که سیاست مبارزه طبقاتی آشتی ناپذیر در زمان جنگ است، نمی تواند در نتیجه «مشابه هم» در همه کشورها باشد، درست همانطور که سیاست پرولتاریا نمی تواند در زمان صلح مشابه باشد. تنها کمینترن متقلدین، رژیمی ایجاد کرده است که در آن احزاب تمام کشورها به طور همزمان با پای چپ آغاز به رژه می نمایند. در مبارزه با این سنتریزم بوروکراتیک، ما بیش از یک بار تلاش کرده ایم که اثبات کنیم که پرنسپهای عمومی و وظایف باید در هر

کشوری با توجه به شرایط داخلی و خارجی خودش متحقق شود. این پرنسیپ قوای کامل خود را به همینسان برای زمان جنگ حفظ میکند.

آن چپهای افراطی که نمی خواهند به مثل مارکسیست ها تفکر نمایند، اینگونه، مشخصا، با جنگ غافلگیر خواهند گشت. سیاست آنان در زمان جنگ، یک دستاورد مرگبار سیاست آنان در زمان صلح خواهد بود. اولین تیر توپخانه، چپهای افراطی را یا به نیستی سیاسی خواهد راند و یا به سوی جبهه میهن پرستی عمومی، دقیقا به مانند آنارشیست های اسپانیایی، «منکران» مطلق دولت که وقتی که جنگ فرا رسید، جنبش خود را مشابه وزیران بورژوازی یافتند. برای آنکه سیاست درستی را در زمان جنگ به پیش برد، باید اموخت که صحیحا با میزان صلح اندیشید.

COYOACAN ، D.F.

۲۲ مه ۱۹۳۸

لئون تروتسکی

\*\*\*\*\*

پانویس

۱. بنابراین ما می توانیم مسئله ماهیت اتحاد جماهیر شوروی را به کنار بگذاریم. ما به مسئله سیاست در مورد ارتباط دولت کارگری به صورت کلی و یا در کشورهای مستعمره که برای استقلال خود می جنگند، علاقه مند هستیم. تا آنجایی که به ماهیت طبقاتی اتحاد جماهیر شوروی ربط دارد، ما در واقع می توانیم که به چپهای افراطی توصیه نماییم که به خودشان در آینه کتاب Ciliga. A در کشور دروغ بزرگ زل بزنند. این نویسنده چپ افراطی، که کاملا فاقد هردانش مارکسیستی است، تا به آخر ایده خود را که همانا لیبرال آنارشی انتزاعی است، را دنبال میکند.

۲. خانم Weil Simone ، حتی می نویسد که موضع ما، همان موضع پلخائف در سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۴ است. Weil Simone، البته حق دارد که هیچ چیزی را نفهمد. با این حال این ضروری نیست که از این حق سوء استفاده نماید.

<http://www.marxists.org/archive/trotsky/1938/05/think.htm>